

نقش ما در نیمه پنهان تاریخ

در شرایط بسیار حساس کنونی که وضع موجود سیاسی سرنوشت ناخواسته ای را برای کشور و ملت ایران رقم میزند، واکنش های سیاسی بخوبی نشان میدهد که احتمال بروز یک تهاجم گسترده نظامی برای فرونشاندن زیاده خواهی سیاسی مذهبی رژیم از درون متلاشی شده آخوندیسم، خارج از ذهن و به دور از واقعیت نیست، در چنین شرایطی باید منافع مردم از منافع حکومت جدا دیده شود تا بهتر بتوان این جدا سازی را که عامل موثری در تصمیمات است، در ذهن متصور شد.

با نگاهی کوتاه به رویدادهای اخیر موضوع غنی سازی اورانیوم که تماما در راستای حفظ منافع حکومت است، متوجه میشویم که این موضوع همچنان بطور جدی روی میز قرار گرفته و با توجه به تولید سانتی فیوژهای جدید بنام IR25 که با تکنیک پیشرفته تر و سریعتر از P1 و P2 که دانش فنی آن از پاکستان منتقل شده بود، توسط ایران تولید میگردد، و اینکه دولت امریکا اخیرا اعلام کرده است که مدارک بسیار محکمی را دال بر غنی سازی اورانیوم با درجه بالا بدست آورده که در صدد طرح آن در سازمان انرژی اتمی میباشد، نگرانی ها را بدلیل پایان بازیهای دیپلماسی و سیاسی افزایش میدهد و بهمین دلیل میتوان گزارش پایانی آقای البرادعی رئیس آژانس بین المللی را که همواره سعی داشته بعنوان عامل غیر وابسته و مستقل، پرونده را از دیدنی مورد رسیدگی قرار داده و راه مذاکرات را برای طرفین باز بگذارد، مایوس کننده و غیر موثر خواند.

همچنین از مهمترین رویداد داخل که سیاست مقطعی رژیم را تعیین میکند موضوع انتخابات مجلس هشتم است، در این انتخابات حدود هفتاد تن از نمایندگان مجاس هفتم که همگی از مخلصان ولی امر و معتقد به ولایت مطلقه فقیه بودند، توسط شورای نگهبان رد صلاحیت شدند و در عوض عده بسیاری از امرای سپاه پاسداران وارد مجلس هشتم می شوند، اینها همان امیران و سردارانی هستند که توسط رهبریک شبه شانزده هزارویکصد نفرشان بدرجات نظامی از سرهنگ به بالا اصطلاحا < ملاقه ای >، مقتدر شدند، در واقع رهبر در ارتباط با از دست دادن قدرت، گور سیاسی خود را همان شب کنده بود. نقش سپاه پاسداران و اعمال نفوذ آن در انتخابات مجلس هشتم بقدری پررنگ بود که صاحب نظران سیاسی آنرا فراتر از یک کودتای بی سروصدا اعلام کرده اند.

اکنون اکثر وزرای کابینه احمدی نژاد از افسران سپاه پاسداران میباشد که میتوان آنرا یک دولت نظامی نامید و در آینده نیز یک مجلس شورای نظامی که حدود هشتاد درصد کرسی های آنرا نظامیان دست پرورده حکومت در اختیار دارند، سپاه پاسداران با داشتن قدرت نظامی توأم با اختیارات فرماندهی کل قوا، اکنون به قدرت سیاسی و اقتصادی حکومت نیز دست پیدا میکند و شروع این انتقال قدرت با تعویض آقای لاریجانی رئیس سازمان امنیت ملی به انجام رسید، رهبر که به تازگی متوجه شده که دوازده هزار نفر پرسنل لباس شخصی که تحت نام سربازان امام زمان در دفتر یابیت رهبری مشغول قلع و غم کردن مخالفان رهبری آنها از نوع ولایت مطلقه بودند و هستند، همگی از طریق سپاه پاسداران و بسیج تحت فرماندهی سپاه به خدمت در دفتر رهبری اعزام شده اند، اکنون فقط پست ولی فقیه را آنها با پشتوانه سپاه بدوش میکشد و تکیه بر قدرتی دارد که دیگر در اختیار او و شرکایش نیست، بهمین علت تقدس مطلق بودنش برای تحصیل کرده های درون حاکمیت و حزب الله دگم وابسته، زیر سوال رفته است. سپاه پاسداران با همان شیوه ای قدرت و حاکمیت را از روحانیت و حزب الله وابسته به آنها، گرفت که آنها از دولت موقت گرفته بودند، حال با توجه به وضعیت درونی رژیم و مطالب مذکور نگارنده میخواهد توجه شما خواننده عزیز را به مرور فشرده و کوتاه از تاریخ و نیمه مخفی و همچنین نیمه مرئی آن، جلب نماید تا گرایشات ناشی از حساسیت اوضاع، نقش ما را در نیمه پنهان تاریخ که همیشه جاری است چگونه تعیین میکند؟

آیا عناصری هستیم که بجهت بی تفاوتی آب در آسیاب دشمن می ریزیم و یا عواملی هستیم که برای عدالت جوئی از همه چیز خود میگذریم و عامل هدایت کننده نیمه مرئی تاریخ خواهیم شد؟

مروری بر گذشته تاریخ ایران، کسانی را که طی قرنهای بر تمام یا قسمتی از این چهار راه حوادث فرمانروائی داشته اند در اکثر مصایب و بلیات وارد برین سرزمین عامل موثر و مسئول عمده نشان میدهد. در تمام این قرنهای دیرباز قدرت نامحدود و بی منازع در دست این فرمانروایان خود کامه متمرکز بود و از بین تمام این صاحبان قدرت فائقه کسانی که در استفاده از تمام نیروی ماشین اهرمنی آن فاقد تهور و جسارت نبودند، با دست زدن به جنگ های تعرضی، در داخل موجب برهم زدن آسایش رعیت و در خارج وسیله کشتار نفوس و غارت اموال دشمنان خیالی خویش از لشکری و کشوری، بودند، آنها هم که تهور و جسارت استفاده از این ماشین را فاقد بودند، قلمرو تحت فرمان را، در داخل معروض اختلافات و ناامنی ها میکردند و در خارج دستخوش تهدید قوای دشمن و اختلال در روابط حسن همجواری با اقوام دیگر، قرار میدادند، در هر دو حال زندانها و سیاه چال ها شان هم به اندازه جنگ ها شان موجب ائتلاف نفوس و غضب و مصادره اموال خلق میشد چنانکه طرح هایی مکراندیشانه و چپاولگرانه که غالبا تنها ناظر به تأمین منافع شخصی شان بود، هرگونه قریحه و استعدادی را که در بین طبقات تحت حکم ایشان پیدا میشد و ممکن بود موجب بسط و توسعه بی در صنعت، علم، یافه رنگ قوم گردد، از تأثیر مانع میاید و برای فعالیت منظم و منسجم و پیگیر طبقات مولد ثروت، مجال جهت ترمیم خرابی های آنها باقی نمیگذاشت.

معهدا همکاری این طبقات تحت حکم که اراده حکمرانان بدون مساعدت این جمع تحقق یافتنی نبود، بخشی ازین مسئولیت را هم برعهده افراد این طبقات میگذارد، که به عنوان مرعوب یا مجذوب در اجرای اراده و حکم صاحبان قدرتهای مطلقه، آلت فعل و وسیله اجرا بودند، چون در واقع بدون فرمان پذیری ذلیلانه این جماعت، فرمانروایی آمرانه و خشونت آمیز طبقات حاکم، البته امکان تحقق نداشت، لاجرم اینگونه کسان هم که در اجرای اغراض ارباب، آلت فعل بودند، در آنچه فرمانروایان مسئول آن می بودند، مبری از مسئولیت نبودند.

اگر تیمور همه جا در سرراه خود طی یورش های خونین بی امانش، کله منارهای خوف انگیز خویش را وسیله خلع سلاح روحی دشمنانش کرد و به خاطر بنای آن منارها نفوس بیگناه را معروض قتل و هلاک ساخت، البته مصالح آن مناره های شیطنانی را آن مرد لنگ به دست خود فراهم نساخت سرهایی که در آن هنگامه های جنون و جنایت به پای او درمی غلتید و بعد از آنکه از پوست و مغز پرداخته میشد برای خرسندی وحشیانه او مصالح بنای کله منارهایش می گشت، به دست سربازان تحت فرمان او بریده شد و آنها در اجرای فرمان مرد لنگ چنان حرص و شوق وشتابی داشتند که بی شک همواره تعدادی بیش از آنچه مقتضای فرمان بود در اطراف مناره های او به عنوان مصالح < زاید بر مصرف > باقی میماند. محمودغزنوی هم که در ری به دنبال عزل و توقیف مجدالدوله دیلمی، مصاحبان او را که اکثر علما، ادبا و حکمای عصر بودند، بردار کرد و کتاب های آنها را دریای دارها شان طعمه حریق ساخت، خود او به احتمال قوی حتی زحمت آتش انداختن یک جزو آنها را هم به خود نداد، متعصبان سنی از اهل شهر ری و بعضی ملازمان موکب او که تعدادی از آنها شاید به خوبی از ارزش و اهمیت علمی و فنی آن کتابها بی اطلاع هم نبودند، در ایزاء و آزار آن برگزیدگان محکوم که تسلیم دار می شدند و در سوزاندن کتابهایی که به عنوان آثار ضلال به آتش انداخته میشد بر یکدیگر پیشی می گرفتند، آنها به حکم تعصب خود انگیزانه پایه خاطر جلب عنایت و توجه پادشاه غزنه در اجرای آن فرمان که جز مجرد کشتار و ویرانی و جز جلوگیری از توسعه فکر و فرهنگ انسانی حاصلی نداشت، بی هیچ چون و چرا جنایت سلطان جبار متعصب را امکان تحقق میدادند و البته کمتر از خود محمود مسئول و مستحق ملامت نبودند. اگر شاه سلیمان صفوی که بعضی حکام و لایاتش به جای هر هدیه دلپسندی دختران زیبا برایش شکار میکردند و به رسم پیشکش به حرمخانه اش میفرستادند، یک بار در جشن <خاج شویان> ارمنه جلفا بیست و یک دختر زیبایی ارمنی را به حيله ربود و آنها را به زور در حرمسرای خویش نگهداشت، البته شخص او در این شکار انسانی خود را به خطر نینداخت، او فقط میل و هوس شاهانه اش را اظهار کرد اطرافیان صوفی اعظم و کسانی چون کلانتر ارمنی جلفا بودند که برای تفریح خاطر ملوکانه اش اسباب این رسوایی را تدارک دیدند، و حتی شاه را بعدها هم به تکرار نظا بر این شکار شیطنانی تشویق کردند، اگر کلانتر جلفا و اطرافیان حضرت اعلی نبودند، برای آن تاجور شرابخواره شهوت باره بیمارگونه، هوس ملوکانه در همان مرحله هوس میماند و مجال تحقق پذیری نمی یافت، اینکه نادر افشار هم در سالهای آخر عمر در کرمان و مشهد مرتکب قساوتهای وحشت انگیز شد و کسانی از آحاد رعیت را که برای پرداخت جریمه های گزاف و سنگین تحمیلی او، استطاعت مالی نداشتند، به هرزه کور کرد و یا کشت و عده بی از آن بینوایان ناچار شدند زنان و کودکان خود را به تاتاران لشکر او بفروشد و جریمه بی را که بهانه جویی و آزمندی شاه بر گردن آنها بار کرده بود، بپردازند، البته از جانب فرمانروا یک تجاوز عدوانی و دور از اقتضای عدالت بود اما کسانی که مورد این تجاوز عدوانی واقع شدند با الزام تیغ و گرز خود او به پرداخت این جریمه الزام نشدند، حبس و شکنجه و زنجیر و سیاه چال که این بیچارگان را به تادیه آن جریمه ها و داشت به وسیله شاطران و محصلانی آماده شد که از جانب سرکردگان سپاه فرستاده می شدند، در حقیقت این مجریان اراده ملوکانه بودند که در اجرای اینگونه احکام از فرمانروای نیمه دیوانه خویش جلو می افتادند و اگر او کلاه کسی را میخواست، سر او را برایش میبردند.

آقا محمدخان قاجار خروارها چشم از اهل کرمان بیرون آورد، اما در اجرای این حکم موحش و وحشیانه، خود او از روی اسبش تکان نخورد، مجذوبان و مرعوبان موکبش بودند که راه افتادند و حتی بیش از آنچه او خواسته بود برایش چشم های خاموش نازنین پیشکش آوردند. وقتی فتحعلیشاه قاجار در دنبال شکستی که در اولین جنگ خود با ارتش روسیه در قفقاز تجربه کرد، دوباره بدون بررسی کافی و کامل و بی هیچ ارزیابی بخت طرفین، در نیل به پیروزی دست به یک جنگ بی موقع و نسنجیده و نامساوی دیگر زد و نتیجه آن از اولین جنگ وی نیز خفت آمیزتر و فضیحت بارتر از کار درآمد، غیر از خود او که بی اطلاعی و سوظن و خست فوق العاده اش در پرداخت مخارج جنگ، او را مسئول این رسوایی و شکست ساخت تحریک عناصر بی مسئولیت و احياناً مغرض و نادان خودی و بیگانه هم، در تصمیم وی به آن اقدام تائیر قطعی داشت، لاجرم تمام بار فضیحت و خفت ناشی ازین جنگ را نمی توان بر گردن او بار کرد، خاصه که لااقل عباس میرزا ولیعهد در جریان معاهده صلح آن، ترکمان چای، از تامین منافع شخصی بی بهره نماند، وقتی هم ناصرالدین شاه در مقابل دریافت حصه بی نا چیز یا حتی رشوه بی مقدار، ده ها امتیاز سیاسی و اقتصادی به دولتین روس و انگلیس واگذار میکرد، وزراء، شاهزادگان، صدراعظم ها، و مقرب الخاقان های مرئی یا نامرئی جزو اطرافیانست که دلال معامله، واسطه مذاکره، و طرف مشورت بودند در تنفیذ اینگونه قراردادهای فضولانه کمتر از خود وی مسئولیت نداشتند و اظهار آنکه درین گونه پیمان ها مسلوب الاختیار و < آلت فعل > بوده اند، از مسئولیت آنها نمی کاهید فقط معلوم میدارد که درین گونه جریان شخص فرمانروا را نباید مسئول عمده و یگانه شمرد.

در تمام طول این قرنها که یک قدرت مطلقه یا شبیه مطلقه در دست فرمانروایان متمرکز بود، وسایط بین فرمانروایان مستبد و اتباع تحت حکم که قدرت مطلقه همواره به زیان آنها اعمال میشد وجود داشت قدرت مطلقه همواره به وسیله این < ایادی > اجرا میشد و اگر این < دست ها > نیروی خود را در اختیار قدرت مطلقه قرار نمی دادند، قدرت مطلقه اینهمه خسارت به بار نمی آورد، سازمان فرمانروایی و شیوه اداره مملکت در هر عصر و دوره بی، مجموع عناصر حاکم و عناصر تحت حکم را با هم متعادل میکند و نظم و انسجام حاکم بر امور هر قدر کمتر با اعتراض و مقاومت یا لااقل شکایت و انتقاد عامه مواجه باشد، عوامل تحت حکم را بیشتر مسئول مفاسد و مظالم ناشی از استبداد فرمانروایان نشان میدهد.

با این حال مروری بر قرنهای گذشته تاریخ ایران نشان میدهد که قدرت مطلقه حتی اگر با شرکت رهبران عامه اعمال شود، چیزی از فشاری که برمعیشت عامه دارد، نخواهد کاست و قدرت این طبقه هم اگر تأثیری در احوال عامه داشته باشد پنداری و مشروط به اعتقاد عامه به دعاوی توهم انگیز آنهاست، چیزی که بار استبداد سنگین قدرت مطلقه را بر طبقات تحت حکم تا حدی تخفیف می توانست داد، اهتمام قدرت مطلقه در تربیت عامه در جهت درک مفهوم تعادل قدرت، ایجاد توازن بین عوامل حاکم بر احوال جامعه بود، ولیکن قدرت مطلقه و وسلیط بین آن با طبقات تحت حکم، به ندرت آمادگی داشته اند تا تربیت عامه را در مسیری که به آزادی و سبکیاری آنها منتهی گردد، به جریان اندازند.

تاریخ یک سلسله از رویدادهای بهم پیوسته و در هم پیچیده است که حکومت و آنچه قدرت سیاسی نام دارد فقط نیم ظاهر آن را در بر دارد و هر گز در شکل معهود خویش تمام آنرا شامل نیست، نیمه مخفی آن شامل حیات اقتصادی، آداب و رسوم، دیانت، و اعتقاد، ومدارج دانش و صنعت و هنر میشود که نیمه ظاهر، فقط در ظاهر، آنرا هم تحت سلطه دارد و غالباً با تظاهر گول زننده بی > فریبنده بی < که ویژگی آنست، چنان و نمود میکند که سلطه آن در همان شکل حکومت و دستگاه اداری که دارد، بر تمام این عرصه تاریخ حاکم است، اما پیداست که این تظاهر واقعیت ندارد و اگر مورخ یا طالب علم تاریخ، تأثیر متقابل غالباً شدید و تعیین کننده این نیمه مخفی را در جریان احوال نیمه مریی آن در نظر نگیرد هرگز راستای تحول وجهت سیر تاریخ را درک نمیکند، و در مرتبه یک روایتگر یا یک روایت نیوش که به اشباح می آویزد و از واقعیت میگریزد، باقی خواهد ماند، اما روایدهای تاریخ در همان نیمه مرئی و ظاهرش هم هرگز از تقارن و تفاعل عناصر وابسته به نیمه مخفی آن بکلی جدا نیست، در هر رویداد بظاهر سیاسی، هر قدر هم کوچک و محدود باشد همواره عوامل غیر سیاسی و غالباً وابسته به نیمه مخفی تاریخ هم بطور ناخودآگاه نقشی و مداخله بی دارد و مورخ وقتی تاریخ را در مرحله اتصال هر دو نیمه آن بصورت یک واقعیت مطرح میکند، البته مسئولیت هیچ رویدادی را تنها به نیمه مریی آن متوجه نمیداند.

معهدا، هرگاه در عالم پندار هم که باشد قدرت مطلقه بی که نیمه مریی تاریخ را هدایت میکند، نظارت بر ترقی و تحرک نیمه مخفی آنرا هم در جهت سیردادنش به کمال ممکن برای خود نوعی وظیفه وجدانی و رسالت ناشی از یک معاهده بر زبان نیامده بین عنصر حاکم و طبقه تحت حکم تلقی نماید، ضرورت ایجاد اسباب تحول و تکامل آن نیمه را هم، با رعایت تسامح که بدون آن نظارت بر آن نیمه هرگز به ترقی و تعالی آن منجرشدنی نیست، در وظیفه خود بداند، در چنان صورت استفاده از زنجیر و زندان و سیاه چال و جلا و دار و جوخه اعدام و دسته آدمخوار شاه عباسی را از حساب لوازم فرمانروایی خارج میکند، و نیمه مخفی تاریخ را در رهاندنش از موانع آزادی و آزاد اندیشی مساعدت میکند، لاجرم حاکمیت را نه یک قوه قهریه بلکه یک نیروی مساعد برای کمال پذیری جامعه میسازد و در چنین حالی است که جامعه تحت حکم، در تمام شئون قادر به ترقی میگردد و نیمه مریی از تأثیر نا مساعد نیمه مخفی که ممکن است منجر به سقوط آن گردد، در امان میماند، در واقع نظام اخلاقی منسجم و بهم پیوسته بی که بر نیمه مخفی تاریخ، تاریخ هر عصر که پیوسته در حال صیوروت است، حاکمیت دارد اگر در اثر تضییق و تهدید قدرت فائقه حاکم بر نیمه مریی آن دچار اختلال و انحلال گردد هرگونه مقاومت اخلاقی و هرگونه ترقی صنعتی، علمی، و اقتصادی برای مجموع دو نیمه نا ممکن میگردد لاجرم ضعف مسئولی بر حکومت قدرتهای بزرگ را که به حکم قانون تنازع برای بقا در کمین قدرتهای کوچک نشسته اند برای دستیابی بر آن وسوسه میکند و شک نیست که تا وقتی ضعف اخلاقی در بین قدرتهای کوچک استعمارزده پدید نیامده باشد نیرنگ قدرتهای استعمارگر آنها را به دام نخواهد انداخت، و اگر انداخت استعمارزده هم کمتر از استعمارگر درین ماجرا مسئولیت ندارد.

درست است که تاریخ هرگز تکرار نمیشود اما خود نگری های بیمار گونه بی که صاحبان قدرت فائقه در جریان یا در پایان کار، بدان دچار میگردند غالباً به صورتهای مشابه تکرار میشود، عوارض بیماریهای روانی که غالباً از ایشان قهرمانان پنداری میسازد و نوعی تخیل نا مفهوم را در وجود آنها مجسم مینماید، نشانه هایی از روان پریشی در اکثر احوال و اطوار فرمانروایان بزرگ تاریخ ایران از خشایار شاه تا آقامحمد خان و فرمانروایان بعد ازین سلاله قابل ردیابی است، با این حال این امر مسئولیت آنها را در مصائب وارد بر اتباع تحت حکم آنها کم نمیکند، هر چند سرنوشت، آنها را که گاه شایان ترحم نشان میدهد، وقتی تاریخ، لافل نیمه مریی آن، توالی سرنوشت و سرگذشت اینگونه بیماران روانی باشد، کدام عبارت بهتر از آنچه آنتول فرانس نویسنده فرانسوی از قول حکمای پارس آورد، خلاصه آنرا تقریر میکند که از قول آنها گفت. انسانها بدنیا آمدند، زندگی کردند، رنج بردند و مردند؟

معهدا زیر بنای تاریخ که نیمه مخفی آنست به اندازه روبنای آن که تاریخ مریی است، شکننده، محکوم به فنا و تقریباً بی حاصل نبوده است، میراث آنکه فرهنگ اقوام عبارت از آنست، آسانتر دست بدست شده است، بیشتر بالندگی و فزاینده است و بهتر باقی مانده است.

از اینجاست که نیمه مخفی تاریخ با آنکه در بسیاری موارد جزئیات آن مورد توجه مورخان واقع نمیشود، بر نیمه مریی آن به نحو اسرار آمیزی حاکم است و به هر تقدیر تاریخ مریی هر چه دارد، تاریخ مخفی چیزی بهتر، اصیل تر و ارزنده تری را در مقابل آن از خود عرضه میکند، اگر در تاریخ مریی اردشیر و شاهپور عظمت وجلال را تجسم میدهند در تاریخ مخفی تنس و بزرجمهر تقوی و حکمت را تصویر می نمایند، در مقابل خسرو که در تاریخ مریی حضورش ابهت را در خاطرهای می نشانند، در تاریخ مخفی برزویه طبیب هست که اندیشه اش فکر را بشدت تحت تأثیر میگیرد، تاریخ مریی، سنجر و چنگیز و هولگو و تیمور را عرضه میکند، تاریخ مخفی ابوحامد غزالی و فخررازی و سعیدی و حافظ را میپرورد، شاه اسماعیل اول با تبرزین داران مخوف خویش و شاه عباس با آد مخورهای مجلس بار خویش، قدرت حکومت عصر را در تاریخ مریی به معرض نمایش میگذارد، تاریخ مخفی شیخ محمد لاهیجی شارح گلشن و صدرالدین شیرازی صاحب حکمت متعالیه را تجسم قدرت اخلاق و تفکر عصر نشان میدهد، در تاریخ مریی ناصرالدین شاه با لباس جواهر نشان، تمام زرق و برق حکومت استبدادی را مجسم میکند، در تاریخ مخفی شیخ هادی نجم آبادی بر روی حصیر

کهنه بی که کنار خانه اش در جوار خندق قدیم تهران می گسترده، تمام عمق و اصالت فکر وزهد عالمانه را متجلی میکند و سرانجام در تمام این قرن‌ها تاریخ ایران، همواره همان نیمه مخفی است که نیمه مریی را بسوی کمال هدایت میکند و اگر از عهده این هدایت بر نیاید باری نیمه مریی را همچنان در ظلمت و ظلم و جهالت خویش مستغرق میگذارد، قدرت بی منازع که نیمه مریی تاریخ آنرا به چشم کمال مطلوب خویش نگریست، در دست فرمانروایان اعصار، جوی خون راند، بیابانها را از استخوانهای کشتگان پر کرد، خروارها شلوار بند ابریشمین از لباس کشتگان به غنیمت یافت، کله منارهای وحشتناک ساخت، هزارها جفت چشم از سرزمینهایی که معروض هجوم آن گشته بود، مطالبه کرد، اسیران را زنده زنده لای جرز دیوارها گذاشت و برای آنکه اراده بی را که در واقع از خود نداشت بر دیگران تحمیل نماید، انواع شکنجه و زندان و سیاه چال و دژخیم شکنجه گر را سر کار گذاشت اما نیرویی که بر اراده ها حاکم بود و فقط تاریخ مخفی به وجود آن توجه داشت، اراده بی را که قدرت فائقه فرمانروایان بازیچه آن بود، بر طرح و تدبیر این فرمانروایان، قاهر کرد و همه تدبیرها و قدرت هاشان را دگرگون ساخت، سرداری را بی هیچ جنگ به چنگ دشمن انداخت، سلطان پرادعایی را در یک بر خورد کوتاه به وسیله یک مشت راهزن بیابانی ناچار به فرار و ترک مملکت کرد، فرمانروایی مقتدر را به وسیله دشمن در حصار یک قفس آهنین محبوس ساخت، جهانگیر خردمندی را که از اصفهان تا هند، هر جا رفت پیروزی را در رکاب خویش برد، در سالهای آخر به جنونی مهلک و ویرانگر مبتلا نمود، سلطان مستبدی را که در روئای صاحبقرانی خویش هزاران خیال دلنواز برای خوشباشی و کامکاری داشت، به یک لحظه با گلوله قتل یک شکایتگر ناخرسند، به خاک هلاک افکند و سر انجام دو فرمانروای مستبد عصر < پهلوی ها > را که برای خود آینده بی درخشان را در عالم پندار طرح کرده بودند، در وسط آن طرح ها با عجله و در مقابل یک الزام مقاومت نا پذیر، وادار به تبعید و فرار و تن دادن به آوارگی و مرگ در غربت ساخت و اینهمه معلوم کرد که آنچه در نیمه مخفی تاریخ بدان توجه هست، آنچه را نیمه مریی تاریخ کمال مطلوب خویش تلقی میکند، جز بازیچه بی اهمیت تلقی نمیکند و لاجرم قدرت مطلقه حاکم بر نیمه مریی تاریخ هرگز پایان خط تاریخ نیست و آنرا بیش از آنچه هست نباید شایسته دلبستگی و در خور کرنش و ستایش یافت، تاریخ ایران در شکل اتصال هر دو نیمه خویش، بارها از تنگناها، از پیچ و خم ها و از تاریکی ها عبور کرده است و بارها چشم به روشنایی ها گشوده است و از همین جاست که هرگز امید و خوش بینی خود را از دست نداده است، هر وقت نیمه مریی آن در طریق تعالی احساس خستگی کرده است، نیمه مخفی آن، شوق و امید و اعتماد لازم را به وی القاء کرده است و این است آنچه ظریفان سر بقای ایران خوانده اند و در واقع جز قدرت معنوی فرهنگ آن، چیز دیگری نیست.

این قدرت معنوی فرهنگ که همان نیمه مخفی تاریخ تلقی میگردد، این بار در اثر زیاده طلبی ها و بی عدالتی های نیمه مریی، قد علم کرده و عمده مخالفان سیاسی واقعی رژیم را که احزاب سیاسی ممنوع فعالیت، گروهها و سازمانهای فعال سیاسی، دانشجویان و جریانات برابری طلب، هستند، همگی را علیه ظلم و زور ضد دینی آخوندیسم، در داخل کشور منسجم نموده و آنها در قطعنامه ها، اعلامیه ها و نامه های سر گشاده، ضمن تحریم و بیهوده خواندن حضور و کلا در مجلس، نحوه انتخابات را مورد سؤال قرار داده و رؤس خواسته های خویش را اینگونه اعلام کرده اند.

۱. حذف اصل رهبری از اصول قانون اساسی و خلع قدرت سیاسی و نظامی از آخرین رهبر.
۲. حذف اصل مربوط به تأسیس مجلس خبرگان رهبری و یا مجلس مؤسّس.
۳. حذف شورای نگهبان قانون اساسی. < چون قانون در اجرا نگهبان میخواید، نه در هنگام وضع و تصویب >
۴. حذف شورای تشخیص مصلحت نظام
۵. حذف نظارت استصوابی و خلع قدرت ناظرین.
۶. حذف الحاقیه های قوانین مطبوعات و انتخابات.
۷. حذف قانون مربوط به مجرم شناختن فعالین سیاسی.

آنها با اعلام این خواسته ها، خواهان هر چه منسجم تر شدن با فعالین سیاسی خارج از کشور، هستند، ما نیز باید با همزبانی و پیوستن به یکدیگر، راه پیشرفت این جنبش بزرگ را هر بیشتر هموار نمائیم.

نقش تک تک ما هر قدر کوچک باشد مسلماً در جایی از سناریوی این تأثیر سیاسی حاکم بر سیاست، اقتصاد، امنیت و آینده کشورمان، موثر است، این نقش وقتی عاقلانه و عادلانه است که نه در جهت تحکیم رژیم فاشیسم آخوندی باشد و نه در جهت دعوت به تهاجم فرصت طلبانه امپریالیسم جهانخوار، بلکه در جهت عدالت جویی، آزاد یخواهی و استقلال طلبی، همچنان استوار و مقاوم، تا نیل به اهداف عالی تمام اپوزیسیون های مخالف واقعی رژیم، پایدار بوده و به پیش برویم و در تقویت و ائتلاف نیروهای اپوزیسیون خارج از کشور، کوشا باشیم.

دلّتان شاد
فردا یتان آ باد
و نورزتان، پیروز باد

حسین تهجدی